

Criminalization of Migration and Intersectional Victimization: A Phenomenological Analysis of Penal Policy and the Lived Experiences of Afghan Migrants in Iran and the West

1. Hassan Ansari: PhD Student, Department of International Law, Sav.C., Islamic Azad University, Saveh, Iran
2. Mahmoud Habibatbar*: Department of Law, Sav.C., Islamic Azad University, Saveh, Iran. Email: habibatbarmahmoud@iau.ac.ir (Corresponding Author)
3. Mehdi Esmaeili: Department of Law, CT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

ABSTRACT

Migration has increasingly become a major field in which penal policy, security, border control, and victim protection intersect. Afghan migrants are particularly exposed to complex forms of vulnerability because of prolonged displacement, precarious residence status, informal employment, and various forms of social exclusion and discrimination. This study aims to analyze the relationship between the criminalization of migration and intersectional victimization among Afghan migrants, with particular emphasis on their lived experiences in Iran and Western societies. The study adopts a qualitative, analytical, and phenomenological approach and examines how migration and penal policies shape migrants' perceptions of security, justice, policing, residence, employment, and social belonging. The analysis indicates that criminalization can place migrants in a dual position: they may simultaneously become subjects of intensified legal control and victims in need of protection. Precarious legal status, fear of detention or deportation, limited access to formal employment, and distrust of law-enforcement institutions can significantly reduce migrants' willingness to report victimization and restrict their effective access to justice. The findings further demonstrate that migrant victimization is inherently intersectional. Gender, ethnicity, social class, age, employment conditions, and migration status interact to shape both the intensity and form of vulnerability. The comparison between Iran and Western societies also reveals that, despite important structural differences, the securitization of migration, the increasing overlap between immigration enforcement and policing, and declining institutional trust among migrants constitute recurring patterns. The study concludes that an effective penal policy should preserve legitimate state authority over borders and residence while clearly distinguishing between migrants as offenders and migrants as victims. It should also guarantee safe access to judicial and social protection without creating additional fear of immigration-related consequences.

Keywords: *Criminalization of Migration, Intersectional Victimization, Afghan Migrants, Penal Policy, Phenomenology, Lived Experience.*

How to cite: Ansari, H., Habibatbar, M., & Esmaeili, M. (2027). Criminalization of Migration and Intersectional Victimization: A Phenomenological Analysis of Penal Policy and the Lived Experiences of Afghan Migrants in Iran and the West. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 9(3), 1-20.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 07 April 2026

Revise Date: 26 August 2026

Accept Date: 03 September 2026

Initial Publish Date: 07 September 2026

Final Publish Date: 23 August 2027



جرم‌انگاری مهاجرت و بزه‌دیدگی تقاطعی: تحلیل پدیدارشناختی سیاست کیفری و تجربه زیسته مهاجران افغانستانی در ایران و غرب

۱. حسن انصاری: دانشجوی دکتری، گروه حقوق بین الملل، واحد ساوه، دانشگاه آزاد اسلامی، ساوه، ایران

۲. محمود حبیبی تبار*: گروه حقوق، واحد ساوه، دانشگاه آزاد اسلامی، ساوه، ایران. پست الکترونیک: habibitabarmahmoud@iau.ac.ir (نویسنده مسئول)

۳. مهدی اسماعیلی: گروه حقوق، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

چکیده

مهاجرت در دهه‌های اخیر به یکی از مهم‌ترین حوزه‌های تلاقی سیاست کیفری، امنیت، کنترل مرزها و حقوق بزه‌دیدگان تبدیل شده است. در این میان، مهاجران افغانستانی به دلیل استمرار مهاجرت، وضعیت‌های اقامتی ناپایدار، اشتغال غیررسمی و مواجهه با اشکال مختلف طرد و تبعیض، در معرض گونه‌های پیچیده‌ای از آسیب‌پذیری قرار دارند. پژوهش حاضر با هدف تحلیل رابطه میان جرم‌انگاری مهاجرت و بزه‌دیدگی تقاطعی مهاجران افغانستانی و با تأکید بر تجربه زیسته آنان در ایران و جوامع غربی انجام شده است. رویکرد پژوهش کیفی، تحلیلی و پدیدارشناختی است و در آن تلاش شده است نحوه تأثیر سیاست‌های کیفری و مهاجرتی بر ادراک مهاجران از امنیت، عدالت، پلیس، اقامت، اشتغال و تعلق اجتماعی بررسی شود. یافته‌های تحلیلی نشان می‌دهد که جرم‌انگاری مهاجرت می‌تواند مهاجر را به‌طور همزمان در موقعیت موضوع کنترل کیفری و بزه‌دیده نیازمند حمایت قرار دهد. ناپایداری وضعیت اقامتی، ترس از بازداشت یا اخراج، محدودیت در دسترسی به بازار کار رسمی و بی‌اعتمادی به نهادهای انتظامی از مهم‌ترین عواملی هستند که می‌توانند مانع گزارش بزه‌دیدگی و دستیابی مؤثر به عدالت شوند. همچنین، بزه‌دیدگی مهاجران ماهیتی تقاطعی دارد و عواملی مانند جنسیت، قومیت، طبقه اجتماعی، سن، نوع اشتغال و وضعیت اقامت به‌صورت همزمان شدت و شکل آسیب را تعیین می‌کنند. مقایسه ایران و جوامع غربی نیز نشان می‌دهد که با وجود تفاوت‌های ساختاری، امنیتی‌سازی مهاجرت، پیوند میان کنترل مهاجرت و پلیس، و کاهش اعتماد مهاجران به نهادهای رسمی از الگوهای مشترک هستند. در نتیجه، سیاست کیفری مطلوب باید ضمن حفظ الزامات مشروع کنترل مرز و اقامت، میان مهاجر بزه‌دیده و مهاجر متخلف تمایز روشن ایجاد کرده و دسترسی امن و بدون هراس به حمایت‌های قضایی و اجتماعی را تضمین کند.

واژگان کلیدی: جرم‌انگاری مهاجرت، بزه‌دیدگی تقاطعی، مهاجران افغانستانی، سیاست کیفری، پدیدارشناسی، تجربه زیسته.

نحوه استناددهی: انصاری، حسن، حبیبی تبار، محمود، و اسماعیلی، مهدی. (۱۴۰۶). جرم‌انگاری مهاجرت و بزه‌دیدگی تقاطعی: تحلیل پدیدارشناختی سیاست کیفری و تجربه زیسته مهاجران افغانستانی در ایران و غرب. *پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست*، ۹(۳)، ۱-۲۰.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۸ فروردین ۱۴۰۵

تاریخ بازنگری: ۴ شهریور ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۲ شهریور ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۱۶ شهریور ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ شهریور ۱۴۰۶

مهاجرت در جهان معاصر صرفاً پدیده‌ای جمعیت‌شناختی یا اقتصادی نیست، بلکه به یکی از مهم‌ترین عرصه‌های تلاقی سیاست، امنیت، حقوق کیفری، کنترل اجتماعی و حقوق بشر تبدیل شده است. افزایش جابه‌جایی‌های فرامرزی، جنگ‌های طولانی، بی‌ثباتی‌های سیاسی، فقر ساختاری و تشدید نابرابری میان کشورهای مبدأ و مقصد سبب شده است که دولت‌ها بیش از گذشته با مسئله ورود، اقامت، اشتغال و ادغام مهاجران مواجه شوند. در این میان، مهاجرت افغانستانی‌ها جایگاهی ویژه دارد؛ زیرا افغانستان طی چند دهه گذشته به‌طور مستمر در معرض جنگ، تغییرات سیاسی، ناامنی، بیکاری و ضعف ظرفیت‌های اقتصادی و نهادی قرار داشته است و این وضعیت، مهاجرت را برای بخش بزرگی از جمعیت این کشور از یک انتخاب عادی به راهبردی برای بقا تبدیل کرده است. عوامل سیاسی و بی‌ثباتی‌های مداوم در افغانستان از جمله متغیرهای مهمی بوده‌اند که موج‌های متعدد مهاجرت از این کشور را شکل داده‌اند (Hashemi & Özey, 2020). در چنین بستری، ایران به دلیل همجواری جغرافیایی، پیوندهای تاریخی، فرهنگی و زبانی و همچنین امکان دسترسی زمینی، یکی از اصلی‌ترین مقاصد مهاجران افغانستانی بوده است.

حضور طولانی‌مدت مهاجران افغانستانی در ایران موجب شده است که مسئله آنان از سطح یک وضعیت موقت انسانی فراتر رود و به موضوعی پایدار در حوزه سیاست عمومی، امنیت، حقوق کار، آموزش، تابعیت، اقامت و عدالت کیفری تبدیل شود. با وجود این، سیاست‌گذاری در قبال این گروه همواره از انسجام کافی برخوردار نبوده و در دوره‌های مختلف میان پذیرش اجتماعی، نیاز اقتصادی به نیروی کار، ملاحظات بشردوستانه و نگرانی‌های امنیتی در نوسان بوده است. بررسی آسیب‌شناسانه سیاست‌های مربوط به مهاجران افغانستانی در ایران نشان می‌دهد که فقدان یک سیاست جامع و پایدار، تعدد نهادهای تصمیم‌گیر و غلبه رویکردهای مقطعی، از عوامل اصلی شکل‌گیری مشکلات ساختاری در این حوزه بوده است (Maghsoodi, 2022). در عین حال، برخی مطالعات بر ضرورت شکل‌دهی به سیاست‌گذاری مطلوب و متوازن در قبال حضور مهاجران افغانستانی تأکید کرده‌اند؛ سیاستی که هم ملاحظات ملی و امنیتی را در نظر گیرد و هم از تبدیل مهاجر به موضوعی صرفاً امنیتی جلوگیری کند (Hatami, 2021).

یکی از مهم‌ترین تحولات سیاست مهاجرتی در دهه‌های اخیر، نزدیک شدن تدریجی منطق کنترل مهاجرت به منطق حقوق کیفری است. این فرایند در ادبیات علمی با مفاهیمی مانند «جرم‌انگاری مهاجرت» و «جرم‌مهاجرت» توصیف شده است. در این چارچوب، مرز میان تخلف اداری مهاجرتی و رفتار مجرمانه به تدریج تضعیف می‌شود و ابزارهای کلاسیک حقوق کیفری، پلیس، بازداشت، اخراج و کنترل امنیتی در خدمت تنظیم مهاجرت قرار می‌گیرند. تحلیل حقوقی جرم‌انگاری ورود غیرقانونی در نظام‌های مهاجرتی اروپایی نشان داده است که به کارگیری ضمانت اجرای کیفری برای کنترل ورود و اقامت اتباع کشورهای ثالث می‌تواند مرز میان سیاست مهاجرت و مجازات کیفری را مبهم سازد (Kosińska, 2016). نتیجه این تحول آن است که مهاجر فاقد وضعیت اقامتی منظم، پیش از آنکه به عنوان فردی دارای نیازهای انسانی، اقتصادی یا حمایتی دیده شود، ممکن است به عنوان شخص ناقض نظم قانونی، تهدید بالقوه یا موضوع مداخله پلیسی تصور شود.

در مورد مهاجران افغانستانی، این مسئله از پیچیدگی بیشتری برخوردار است. بسیاری از آنان ممکن است به دلیل فقدان اسناد معتبر، دشواری تمدید اقامت، تغییر وضعیت قانونی، ورود غیررسمی یا اشتغال خارج از چارچوب‌های مقرر، در وضعیت‌های حقوقی ناپایدار قرار گیرند. این ناپایداری حقوقی نه تنها امکان برخوردهای اداری و کیفری را افزایش می‌دهد، بلکه بر روابط روزمره مهاجر با کارفرما، صاحبخانه، پلیس، مدرسه، بیمارستان و سایر نهادهای اجتماعی نیز اثر می‌گذارد. گزارش‌ها درباره وضعیت مهاجران افغانستانی نشان داده‌اند که آنان گاه هم در

جامعه میزبان و هم در بازگشت به کشور مبدأ با ناامنی، طرد و فقدان حمایت کافی مواجه می‌شوند (Aman, 2020). بدین ترتیب، وضعیت حقوقی مهاجر به یک متغیر بنیادین در تعیین میزان برخورداری او از امنیت اجتماعی و امکان مطالبه حقوق تبدیل می‌شود.

مسئله اصلی زمانی برجسته‌تر می‌شود که جرم‌انگاری مهاجرت نه صرفاً به‌عنوان مجموعه‌ای از قواعد قانونی، بلکه به‌عنوان تجربه‌ای زیسته مورد مطالعه قرار گیرد. قانون و سیاست کیفری در زندگی روزمره افراد صرفاً به شکل مواد قانونی ظاهر نمی‌شوند؛ بلکه در قالب ترس از کنترل پلیس، نگرانی از بازداشت، احتمال اخراج، امتناع از مراجعه به مراجع رسمی، پذیرش شرایط نامطلوب کار، سکوت در برابر خشونت و احساس عدم تعلق تجربه می‌شوند. از این منظر، مطالعه جرم‌انگاری مهاجرت بدون توجه به کیفیت تجربه زیسته مهاجر ناقص خواهد بود. رویکرد پدیدارشناختی امکان می‌دهد که تجربه مهاجر از مواجهه با ساختارهای قانونی و اجتماعی نه فقط از منظر قواعد رسمی، بلکه از زاویه ادراک، احساس، معنا و واکنش روزمره او تحلیل شود.

همزمان، مفهوم بزه‌دیدگی نیز باید در این زمینه فراتر از معنای کلاسیک قربانی شدن در یک جرم خاص در نظر گرفته شود. مهاجر ممکن است قربانی سرقت، خشونت، استثمار کاری، تبعیض، تهدید، خشونت خانوادگی یا جرایم خیابانی شود؛ اما وضعیت مهاجرتی او می‌تواند ماهیت و شدت این بزه‌دیدگی را تغییر دهد. برای نمونه، پژوهش درباره اعتماد مهاجران لاتین به پلیس نشان داده است که شیوه اجرای قوانین مهاجرتی و وضعیت اقامتی افراد می‌تواند بر اعتماد آنان به پلیس و تمایل به تعامل با نظام عدالت کیفری تأثیر بگذارد (Barrick, 2014). این یافته از آن جهت اهمیت دارد که اگر قربانی به دلیل ترس از بررسی وضعیت اقامتی، بازداشت یا اخراج از مراجعه به پلیس اجتناب کند، نظام عدالت کیفری عملاً برای او دسترس‌پذیری کمتری خواهد داشت.

بزه‌دیدگی مهاجران افزون بر وضعیت اقامتی، تحت تأثیر عواملی نظیر جنسیت، سن، طبقه اجتماعی، قومیت، زبان، نوع اشتغال و شرایط خانوادگی قرار دارد. برای مثال، تجربه یک زن مهاجر فاقد مدرک که در یک محیط کاری غیررسمی اشتغال دارد با تجربه یک مرد مهاجر دارای مجوز کار یکسان نیست. مطالعه زنان مهاجر نیجریه‌ای در زمینه خشونت شریک صمیمی نشان داده است که مهاجرت، جنسیت، هنجارهای فرهنگی و محدودیت‌های دسترسی به حمایت‌های رسمی می‌توانند به‌صورت همزمان بر شیوه تجربه و پاسخ به خشونت اثر بگذارند (Kalunta-Crumpton, 2017). این وضعیت ضرورت استفاده از رویکرد تقاطعی را آشکار می‌سازد؛ رویکردی که به جای جدا کردن متغیرهای هویتی و ساختاری، بر تعامل همزمان آنها در تولید نابرابری و آسیب تمرکز می‌کند.

مسئله این پژوهش از همین نقطه شکل می‌گیرد. جرم‌انگاری مهاجرت می‌تواند مهاجر را همزمان در دو موقعیت ظاهراً متعارض قرار دهد: از یک سو او ممکن است موضوع کنترل، نظارت و مداخله کیفری باشد و از سوی دیگر در موقعیت بزه‌دیده‌ای قرار گیرد که به دلیل همین وضعیت، امکان محدودی برای برخورداری از حمایت کیفری دارد. این تناقض، هسته اصلی مفهوم بزه‌دیدگی تقاطعی در زمینه مهاجرت را تشکیل می‌دهد. مهاجر ممکن است به علت وضعیت حقوقی خود در معرض نظارت بیشتر قرار گیرد، اما هنگام قربانی شدن از حمایت کمتری برخوردار باشد. به عبارت دیگر، حضور نظام عدالت کیفری در زندگی مهاجر می‌تواند در مقام کنترل بسیار پررنگ و در مقام حمایت بسیار کم‌رنگ باشد.

در ایران نیز بخشی از مطالعات موجود، مهاجرت افغانستانی‌ها را از منظر امنیت و سیاست کنترل جرم بررسی کرده‌اند. برخی پژوهش‌ها وضعیت مهاجران افغانستانی را در ارتباط با سیاست‌های کنترل جرم و نحوه مواجهه ساختارهای رسمی تحلیل کرده‌اند (Kazemi & Rezaei, 2020). در مقابل، بخش دیگری از ادبیات بر تهدیدهای امنیتی ناشی از مهاجرت تأکید کرده است (Kazemi & Zarei, 2023).

و مطالعاتی نیز حضور مهاجران افغانستانی را از منظر امنیت مرزی مورد توجه قرار داده‌اند (Shahmohammadi, 2022). این مطالعات اگرچه برای شناخت نگرانی‌های دولت و ابعاد امنیتی مسئله اهمیت دارند، اما تمرکز غالب بر مهاجر به‌عنوان موضوع امنیت ممکن است تجربه او به‌عنوان فرد در معرض آسیب را به حاشیه براند.

جرم قاچاق مهاجران نیز یکی دیگر از نقاط تلاقی سیاست مهاجرت و حقوق کیفری است. مهاجرانی که امکان ورود قانونی ندارند ممکن است به شبکه‌های غیررسمی و قاچاقچیان وابسته شوند و همین امر آنان را در معرض خشونت، اخاذی، بهره‌کشی و خطرهای جانی قرار دهد. بررسی جرم قاچاق مهاجران در پرتو آموزه‌های حقوق کیفری و پروتکل الحاقی کنوانسیون پالرمو نشان می‌دهد که پاسخ کیفری باید میان مبارزه با شبکه‌های قاچاق و حمایت از خود مهاجر تمایز قائل شود (Mahdavi Thabet & Abdollahi, 2019). اگر این تفکیک به‌درستی صورت نگیرد، فردی که خود در معرض بهره‌کشی و مخاطره قرار گرفته است ممکن است در منطق کنترل مرزی در جایگاه متخلف یا مجرم تصور شود.

هدف این مقاله تبیین رابطه میان جرم‌انگاری مهاجرت و بزه‌دیدگی تقاطعی مهاجران افغانستانی و تحلیل این رابطه از منظر پدیدارشناختی است. پرسش اصلی آن است که سیاست‌های کیفری و مهاجرتی چگونه در سطح تجربه زیسته مهاجران بازنمایی می‌شوند و چگونه وضعیت حقوقی، جنسیت، قومیت، طبقه و سایر موقعیت‌های اجتماعی می‌توانند تجربه بزه‌دیدگی آنان را تشدید کنند. مقاله همچنین می‌کوشد با مقایسه وضعیت مهاجران افغانستانی در ایران با الگوهای شناخته‌شده در کشورهای غربی، نشان دهد که اگرچه ساختارهای حقوقی و سیاسی متفاوت‌اند، اما برخی سازوکارهای مشابه مانند امنیتی‌سازی، پیوند کنترل مهاجرت با پلیس، محدود شدن دسترسی به عدالت و شکل‌گیری ترس از نهادهای رسمی در هر دو بستر قابل مشاهده است.

مبانی نظری و مفهومی جرم‌انگاری مهاجرت و بزه‌دیدگی تقاطعی

جرم‌انگاری مهاجرت را نمی‌توان صرفاً به معنای تصویب یک یا چند عنوان مجرمانه درباره ورود یا اقامت غیرقانونی دانست. این مفهوم به فرایندی گسترده‌تر اشاره دارد که طی آن منطق حقوق کیفری و منطق کنترل مهاجرت به یکدیگر نزدیک می‌شوند و ابزارهایی که به‌طور سنتی برای مقابله با جرم به کار می‌روند، در مدیریت جمعیت مهاجر نیز مورد استفاده قرار می‌گیرند. بازداشت اداری طولانی، اخراج، کنترل هویت، محدودیت رفت‌وآمد، پایش پلیسی و گسترش نقش مأموران انتظامی در اجرای قواعد مهاجرتی از جلوه‌های این فرایند هستند. تحلیل حقوقی مربوط به ورود غیرقانونی اتباع کشورهای ثالث در اروپا نشان داده است که استفاده از مجازات کیفری در قلمرو مهاجرت می‌تواند با اهداف و ساختار حقوق مهاجرتی در تعارض یا تنش قرار گیرد (Kosińska, 2016). اهمیت این نکته در آن است که مهاجرت نامنظم ذاتاً همواره معادل رفتار مجرمانه نیست، اما سیاست‌های سخت‌گیرانه می‌توانند در سطح اجتماعی چنین هم‌ارزی‌ای ایجاد کنند.

در این فرایند، تمایز میان «مهاجر غیرقانونی» و «فرد مجرم» در افکار عمومی و حتی در رویه اجرایی کمرنگ می‌شود. واژه‌های حقوقی مربوط به وضعیت اقامت، به‌تدریج به برجسب‌های اخلاقی و اجتماعی تبدیل می‌شوند و مهاجر ممکن است صرفاً به دلیل فقدان مدرک، به‌عنوان فردی پرخطر، نامطلوب یا ناقض نظم اجتماعی معرفی شود. این منطق هنگامی تشدید می‌شود که گفتمان امنیتی بر سیاست مهاجرت غالب باشد. در ایران، برخی مطالعات مهاجرت افغانستانی‌ها را در قالب تهدیدهای امنیتی مورد بررسی قرار داده‌اند (Kazemi & Zarei, 2023). بررسی‌های مرتبط با امنیت مرز و حضور مهاجران نیز نشان می‌دهد که مدیریت مرزها در بسیاری از تحلیل‌ها با نگرانی‌های مربوط به ورود غیرمجاز، قاچاق و مخاطرات امنیتی پیوند خورده است (Shahmohammadi, 2022). چنین رویکردهایی الزاماً به معنای بی‌اعتباری

نگرانی‌های امنیتی نیستند، اما هنگامی که به تنها چارچوب تحلیل مهاجرت تبدیل شوند، می‌توانند ابعاد اجتماعی و انسانی مسئله را تحت‌الشعاع قرار دهند.

در سطح نظری، یکی از پیامدهای جرم‌انگاری مهاجرت آن است که مهاجر وارد فضایی از «مشروط بودن حقوق» می‌شود. برخورداری از حق کار، تحصیل، مسکن، خدمات عمومی یا مراجعه به نهادهای رسمی ممکن است به وضعیت اقامت وابسته شود. در این حالت، فقدان یک سند اداری می‌تواند دامنه‌ای بسیار گسترده‌تر از آثار حقوقی ایجاد کند. مهاجری که از ثبات اقامتی برخوردار نیست، ممکن است در بازار کار به شرایط نامطلوب تن دهد، از طرح شکایت علیه کارفرما اجتناب کند یا در برابر رفتار خشونت‌آمیز صاحبکار یا صاحبخانه سکوت کند. سیاست‌گذاری نامنسجم در حوزه حضور مهاجران افغانستانی در ایران نیز یکی از عواملی دانسته شده است که به شکل‌گیری وضعیت‌های آسیب‌پذیر و ناپایدار برای این جمعیت کمک می‌کند (Maghsoodi, 2022).

از منظر بزه‌دیدة‌شناسی، این وضعیت اهمیت ویژه‌ای دارد. بزه‌دیدگی در معنای سنتی اغلب بر وقوع یک جرم مشخص و رابطه میان مرتکب و قربانی متمرکز است؛ اما بزه‌دیدگی مهاجران در بسیاری موارد در شبکه‌ای از شرایط ساختاری رخ می‌دهد. کارگر مهاجری که دستمزد او پرداخت نمی‌شود ممکن است به دلیل فقدان قرارداد رسمی نتواند مطالبه مؤثری داشته باشد. زن مهاجری که در معرض خشونت خانگی است ممکن است به سبب وابستگی اقتصادی، هراس از دست دادن اقامت یا نگرانی از جدایی از فرزندان از مراجعه به پلیس خودداری کند. مهاجر قربانی جرم ممکن است پیش از مراجعه به مراجع رسمی از خود بپرسد که آیا شکایت کردن باعث بررسی وضعیت اقامتی او خواهد شد یا خیر. بنابراین، بزه‌دیدگی مهاجر صرفاً نتیجه رفتار مرتکب نیست؛ بلکه ساختارهای قانونی و اجتماعی نیز می‌توانند آسیب‌پذیری او را تشدید کنند.

مطالعه اعتماد مهاجران لاتین به پلیس نشان داده است که اجرای قوانین مهاجرتی توسط نهادهای انتظامی و وضعیت مهاجرتی افراد می‌تواند بر اعتماد آنان به پلیس تأثیرگذار باشد (Barrick, 2014). این مسئله از منظر بزه‌دیدة‌شناسی بسیار مهم است، زیرا پلیس در نظام عدالت کیفری نخستین نهاد رسمی برای گزارش جرم و دریافت حمایت است. اگر مهاجر میان پلیس به‌عنوان نهاد حمایت‌کننده و پلیس به‌عنوان نهاد کنترل‌کننده وضعیت اقامت تمایزی احساس نکند، انگیزه او برای گزارش جرم کاهش می‌یابد. چنین وضعیتی می‌تواند به افزایش «بزه‌دیدگی پنهان» منجر شود؛ یعنی جرایمی که رخ می‌دهند اما وارد آمار رسمی و نظام عدالت کیفری نمی‌شوند.

در همین چارچوب، مفهوم بزه‌دیدگی تقاطعی امکان تحلیل دقیق‌تری فراهم می‌کند. تقاطع‌مندی بر این فرض استوار است که افراد تنها از یک موقعیت اجتماعی برخوردار نیستند، بلکه مجموعه‌ای از موقعیت‌ها به‌صورت همزمان بر تجربه آنان اثر می‌گذارند. مهاجر بودن، زن بودن، فقر، اشتغال غیررسمی، تعلق قومی، سن، وضعیت خانوادگی و فقدان اسناد قانونی هر یک می‌توانند یک لایه آسیب‌پذیری ایجاد کنند، اما اثر نهایی آنها حاصل جمع ساده این عوامل نیست. آنچه اهمیت دارد نحوه تعامل آنهاست. برای نمونه، زن مهاجر فاقد مدرک ممکن است به دلیل جنسیت در معرض نوع خاصی از خشونت، به دلیل وضعیت اقامتی در معرض ترس از گزارش و به دلیل وابستگی اقتصادی در معرض دشواری خروج از رابطه خشونت‌آمیز قرار گیرد. پژوهش درباره زنان مهاجر و خشونت شریک صمیمی نیز نشان داده است که باورهای فرهنگی، وضعیت مهاجرتی و ساختارهای اجتماعی در کنار یکدیگر بر ادراک خشونت و شیوه مواجهه زنان با آن اثر می‌گذارند (Kalunta-Crumpton, 2017).

تقاطع‌مندی در مورد مهاجران افغانستانی در ایران اهمیت مضاعفی دارد. این گروه از یک سو به لحاظ ملیتی به‌عنوان اتباع خارجی شناخته می‌شوند و از سوی دیگر بخش قابل توجهی از آنان در مشاغل یدی، کم‌درآمد و غیررسمی فعالیت می‌کنند. در برخی موارد، تفاوت‌های قومی و لهجه‌ای نیز آنان را از جمعیت میزبان متمایز می‌کند. بخشی از مهاجران نسل دوم یا سوم ممکن است در ایران متولد شده باشند اما همچنان در سطح حقوقی یا اجتماعی با عنوان «مهاجر» مواجه شوند. این وضعیت نشان می‌دهد که مهاجرت صرفاً یک رخداد جغرافیایی نیست، بلکه می‌تواند به هویتی پایدار و انتسابی تبدیل شود. گزارش وضعیت مهاجران افغانستانی در ایران و افغانستان نشان داده است که طرد اجتماعی و محدودیت‌های ساختاری می‌تواند حتی در طولانی‌مدت نیز زندگی آنان را تحت تأثیر قرار دهد (Aman, 2020).

برای فهم این وضعیت، رویکرد پدیدارشناختی اهمیت بنیادین دارد. پدیدارشناسی به جای آنکه صرفاً رفتار قابل مشاهده یا ساختار حقوقی را تحلیل کند، بر تجربه‌ای تمرکز دارد که فرد از جهان پیرامون خود دارد. در زمینه مهاجرت، پرسش مهم این نیست که فقط قانون چه می‌گوید، بلکه این است که مهاجر قانون را چگونه تجربه می‌کند. ممکن است یک مقرر از دید قانونگذار صرفاً ابزار تنظیم اقامت باشد، اما از دید مهاجر به صورت ترس مستمر از کنترل، اضطراب در رفت‌وآمد، پرهیز از حضور در برخی مکان‌ها یا احساس بی‌ثباتی دائمی تجربه شود. همین تفاوت میان «قانون در متن» و «قانون در تجربه» است که مطالعه پدیدارشناختی را ضروری می‌سازد.

تجربه زیسته مهاجر همچنین تحت تأثیر حافظه جمعی و تجربه پیشین از نهادهای دولتی قرار دارد. مهاجری که پیش‌تر با بازداشت، اخراج یا رفتار تحقیرآمیز مواجه شده است ممکن است هر برخورد بعدی با مأمور رسمی را در پرتو همان تجربه تفسیر کند. حتی اگر برخورد بعدی فاقد خشونت باشد، امکان دارد حضور پلیس برای او با احساس تهدید همراه باشد. بدین ترتیب، سیاست کیفری نه فقط از طریق مجازات واقعی، بلکه از طریق شکل‌دهی به ادراک و انتظار افراد عمل می‌کند.

از سوی دیگر، پدیدارشناسی امکان می‌دهد که مفهوم امنیت از منظر خود مهاجر بازتعریف شود. دولت ممکن است امنیت را به معنای کنترل مرز، جلوگیری از ورود غیرمجاز و کاهش جرایم مرتبط با قاچاق بدانند. تحلیل‌های امنیتی درباره مهاجرت افغانستانی نیز غالباً بر همین ابعاد تمرکز داشته‌اند (Shahmohammadi, 2022). اما برای مهاجر، امنیت ممکن است به معنای امکان رفتن به محل کار بدون ترس از بازداشت، امکان شکایت از کارفرما بدون نگرانی از اخراج، امکان فرستادن فرزند به مدرسه و برخورداری از مسکن پایدار باشد. این دو تلقی از امنیت می‌توانند در تعارض قرار گیرند؛ به‌ویژه زمانی که تحقق امنیت دولتی از طریق تشدید نظارت بر زندگی روزمره مهاجر دنبال شود.

بحث دیگر در مبانی نظری، رابطه میان جرم‌انگاری مهاجرت و تولید جرم است. تصور رایج ممکن است این باشد که سیاست کیفری سخت‌گیرانه موجب کاهش تخلف و جرم می‌شود، اما برخی مطالعات مسیرهای ورود مهاجران جوان به رفتار مجرمانه را با موانع ساختاری و گسست‌های فرهنگی مرتبط دانسته‌اند (Simmler et al., 2017). هنگامی که مهاجر با انسداد در آموزش، اشتغال قانونی، مشارکت اجتماعی و تحرک اقتصادی مواجه باشد، افزایش فشار کیفری ممکن است بدون رفع عوامل زمینه‌ای اثر محدودی داشته باشد. به بیان دیگر، سیاستی که صرفاً بر کنترل تمرکز می‌کند ممکن است از نقش ساختارهای اجتماعی در شکل‌گیری آسیب و انحراف غفلت کند.

در مورد قاچاق مهاجر نیز تمایز میان حمایت و کنترل اهمیت اساسی دارد. مهاجری که از مسیر قاچاق وارد می‌شود ممکن است خود قربانی اخاذی، خشونت یا بهره‌کشی باشد. بررسی حقوق کیفری قاچاق مهاجران بر ضرورت اتخاذ راهبردهای اجتماعی پیشگیرانه در کنار پاسخ کیفری تأکید کرده است (Mahdavi Thabet & Abdollahi, 2019). اگر سیاست کیفری فقط بر عبور غیرمجاز از مرز تمرکز کند و

شرایطی را که مهاجر را به استفاده از شبکه قاچاق سوق داده نادیده بگیرد، خطر آن وجود دارد که قربانی و مرتکب در یک چارچوب واحد قرار گیرند.

بنابراین، چارچوب نظری این مقاله بر پیوند چهار مفهوم استوار است: جرم‌انگاری مهاجرت، بزه‌دیدگی، تقاطع‌مندی و تجربه زیسته. جرم‌انگاری نشان می‌دهد که چگونه منطق کیفری وارد مدیریت مهاجرت می‌شود؛ بزه‌دیدگی توجه را به آسیب‌هایی معطوف می‌کند که مهاجر متحمل می‌شود؛ تقاطع‌مندی توضیح می‌دهد چرا همه مهاجران به یک شکل آسیب نمی‌بینند؛ و پدیدارشناسی امکان فهم معنای این وضعیت‌ها را از دید خود مهاجر فراهم می‌سازد. ترکیب این چهار سطح می‌تواند تصویری پیچیده‌تر و واقع‌بینانه‌تر از موقعیت مهاجران افغانستانی در ایران و جوامع غربی ارائه کند.

سیاست کیفری مهاجرت و سازوکارهای تولید بزه‌دیدگی در ایران و غرب

سیاست کیفری مهاجرت در ایران را باید در پیوند با تاریخ طولانی حضور اتباع افغانستانی، تحولات سیاسی افغانستان و نوسان رویکردهای دولت ایران تحلیل کرد. مهاجرت گسترده افغانستانی‌ها به ایران در مقاطع مختلف تحت تأثیر جنگ، اشغال، جنگ داخلی، ظهور طالبان، بحران‌های اقتصادی و تحولات سیاسی جدید شکل گرفته است. بررسی عوامل سیاسی مهاجرت افغانستانی‌ها نشان می‌دهد که بی‌ثباتی ساختاری و ناامنی سیاسی در کشور مبدأ نقش اساسی در تداوم جریان مهاجرت داشته است (Hashemi & Özey, 2020). بنابراین، بخشی از جمعیت افغانستانی حاضر در ایران محصول شرایطی است که در آن بازگشت داوطلبانه و پایدار همواره امکان‌پذیر نبوده است.

با وجود این، حضور طولانی مهاجران الزاماً به تثبیت وضعیت حقوقی آنان منتهی نشده است. بخشی از سیاست‌های مهاجرتی ایران بر تمایز میان اقامت قانونی و غیرقانونی، کنترل اسناد، محدودیت‌های مکانی و انتظام‌بخشی به بازار کار استوار بوده است. این سیاست‌ها از منظر دولت برای مدیریت جمعیت خارجی و صیانت از نظم عمومی ضروری تلقی می‌شوند، اما در سطح تجربه زیسته می‌توانند پیامدهای ثانویه ایجاد کنند. مطالعه سیاست‌های کنترل جرم و وضعیت مهاجران افغانستانی در ایران نشان داده است که پیوند میان سیاست مهاجرتی و کنترل کیفری در نحوه مواجهه با این جمعیت قابل مشاهده است (Kazemi & Rezaei, 2020). هرچه دامنه تعامل پلیس و نهادهای انتظامی با امور اقامتی گسترده‌تر شود، مهاجر بیشتر با دولت از مسیر کنترل و نظارت مواجه می‌شود.

یکی از مهم‌ترین پیامدهای این رویکرد، شکل‌گیری نوعی ناامنی حقوقی است. مهاجرتی که از وضعیت اقامت پایدار برخوردار نیست، ممکن است هر برخورد با نهاد رسمی را دارای پیامد بالقوه برای ادامه حضور خود در کشور تلقی کند. این امر در حوزه عدالت کیفری تأثیر جدی دارد. قربانی یک جرم برای طرح شکایت باید خود را در معرض شناسایی رسمی قرار دهد، اطلاعات شخصی ارائه کند و با نهادهایی تماس بگیرد که ممکن است همزمان مسئول کنترل مهاجرت نیز باشند. نتیجه آن است که دسترسی به عدالت از نظر رسمی موجود، اما از نظر عملی پرهزینه و پرخطر احساس می‌شود.

در بازار کار، این وضعیت می‌تواند قدرت چانه‌زنی مهاجر را کاهش دهد. مهاجر افغانستانی فاقد مجوز کامل ممکن است در مشاغل سخت، غیررسمی یا کم‌درآمد فعالیت کند و در برابر عدم پرداخت دستمزد، ساعت کاری طولانی یا رفتار تحقیرآمیز امکان اعتراض محدودی داشته باشد. هرچند همه این وضعیت‌ها لزوماً مصداق جرم کیفری نیستند، اما شرایطی را ایجاد می‌کنند که بزه‌دیدگی و بهره‌کشی در آن آسان‌تر رخ می‌دهد. نقد سیاست‌های مهاجرتی ایران نیز بر این نکته تأکید دارد که نبود چارچوب سیاستی هماهنگ، مشکلات مربوط به اشتغال، اقامت و ادغام اجتماعی مهاجران را تشدید کرده است (Maghsoodi, 2022).

در سطح امنیتی، مهاجرت گاه با مفاهیمی همچون جرم، قاچاق، ورود غیرمجاز و تهدید مرزی پیوند می‌خورد. پژوهش درباره تهدیدهای امنیتی ناشی از مهاجرت افغانستانی‌ها چنین نگرانی‌هایی را در مرکز تحلیل قرار داده است (Kazemi & Zarei, 2023). همچنین تحلیل‌های مرتبط با امنیت مرزها، حضور مهاجران را در ارتباط با کنترل تردد و جلوگیری از تهدیدهای مرزی بررسی کرده‌اند (Shahmohammadi, 2022). مشکل زمانی پدید می‌آید که نگرانی درباره برخی مخاطرات به برچسبی عمومی برای یک جمعیت بزرگ تبدیل شود. در این حالت، رفتار تعداد محدودی از افراد ممکن است مبنای داوری درباره کل یک گروه قرار گیرد و نوعی «ظن ساختاری» نسبت به مهاجر شکل گیرد. ظن ساختاری می‌تواند در تجربه روزمره خود را در قالب کنترل هویت، بازرسی، پرسش درباره محل اقامت یا محدودیت در برخی فضاها نشان دهد. مهاجری که بارها مجبور است مشروعیت حضور خود را اثبات کند، ممکن است احساس کند موقعیت او در جامعه ذاتاً موقت و مشروط است. این احساس حتی برای کسانی که سال‌ها در کشور مقصد زندگی کرده‌اند می‌تواند باقی بماند. در چنین شرایطی، قانون نه فقط قواعد رفتار بلکه مرزهای تعلق اجتماعی را نیز ترسیم می‌کند.

موضوع قاچاق مهاجران نمونه روشن دیگری از تلاقی امنیت، جرم و آسیب‌پذیری است. کنترل مرزی سخت‌گیرانه می‌تواند ورود غیرقانونی را دشوار کند، اما در برخی شرایط تقاضا برای خدمات قاچاقچیان را نیز افزایش دهد. افرادی که به دلیل ناامنی، فقر یا فقدان مسیر قانونی مجبور به استفاده از شبکه‌های قاچاق می‌شوند، ممکن است در طول مسیر در معرض تهدید، خشونت، سرقت، اخاذی یا حتی مرگ قرار گیرند. مطالعه حقوقی قاچاق مهاجران بر ضرورت تفکیک مهاجر از قاچاقچی و توجه به راهبردهای پیشگیری اجتماعی تأکید دارد (Mahdavi Thabet & Abdollahi, 2019). این تمایز برای جلوگیری از بزه‌دیدگی ثانویه مهاجر در فرایند عدالت کیفری ضروری است. در کشورهای غربی نیز طی چند دهه گذشته روند مشابهی از نزدیک شدن سیاست مهاجرت به حقوق کیفری مشاهده شده است. در بسیاری از نظام‌ها، ورود غیرمجاز، نقض ممنوعیت ورود، استفاده از اسناد جعلی یا برخی اشکال اقامت نامنظم می‌تواند با ضمانت اجرای کیفری یا شبه کیفری همراه باشد. تحلیل رأی دیوان دادگستری اتحادیه اروپا درباره جرم‌انگاری ورود غیرقانونی پس از نقض ممنوعیت ورود نشان می‌دهد که دولت‌ها از ابزارهای کیفری برای تضمین اجرای قواعد مهاجرتی استفاده می‌کنند (Kosińska, 2016). این امر به‌ویژه در شرایط سیاسی که مهاجرت به موضوعی انتخاباتی و امنیتی تبدیل می‌شود، تشدید می‌شود.

در برخی کشورهای غربی، همکاری پلیس محلی با نهادهای مهاجرتی موجب شده است که مرز میان حفظ امنیت عمومی و اجرای قوانین اقامتی کمرنگ شود. این مسئله برای مهاجران فاقد وضعیت قانونی پیامد مستقیم دارد. پژوهش درباره اعتماد مهاجران لاتین به پلیس نشان داده است که اجرای قوانین مهاجرتی می‌تواند بر میزان اعتماد به پلیس تأثیر بگذارد (Barrick, 2014). زمانی که قربانی نمی‌داند تماس با پلیس صرفاً به بررسی جرم منجر می‌شود یا ممکن است وضعیت مهاجرتی او نیز مورد بررسی قرار گیرد، انگیزه گزارش‌دهی کاهش می‌یابد. این وضعیت به شکل‌گیری پارادوکسی در سیاست کیفری منجر می‌شود. از یک طرف، دولت برای حفظ نظم و پیشگیری از جرم به همکاری ساکنان و گزارش جرایم نیاز دارد؛ از طرف دیگر، پیوند پلیس با کنترل مهاجرت می‌تواند دقیقاً همان گروه‌هایی را که بیشترین نیاز به حمایت دارند از همکاری بازدارد. نتیجه، گسترش مناطق تاریک جرم است. مهاجران قربانی ممکن است سرقت، خشونت خانگی، بهره‌کشی یا تهدید را گزارش نکنند و مرتکبان نیز از این آسیب‌پذیری آگاه شوند.

مهاجران جوان در جوامع غربی ممکن است علاوه بر کنترل مهاجرتی، با موانع ساختاری در آموزش، اشتغال و مشارکت اجتماعی مواجه شوند. پژوهش درباره مسیرهای ورود جوانان مهاجر به جرم نشان داده است که گسست فرهنگی و انسدادهای ساختاری می‌تواند در

شکل‌گیری رفتارهای مجرمانه نقش داشته باشند (Simmler et al., 2017). این یافته اهمیت سیاست‌های اجتماعی را در کنار سیاست کیفری برجسته می‌کند. اگر مهاجر به دلیل محرومیت ساختاری، تبعیض یا فقدان فرصت‌های واقعی در حاشیه قرار گیرد، صرف تشدید مجازات نمی‌تواند به‌تنهایی پاسخ مؤثری باشد.

مقایسه ایران و غرب نشان می‌دهد که تفاوت‌های مهمی در ساختار حقوقی، نظام رفاهی، سیاست پناهندگی و سازوکارهای اقامت وجود دارد، اما برخی الگوهای مشترک نیز قابل شناسایی است. در هر دو بستر، مسئله وضعیت قانونی نقش تعیین‌کننده‌ای در تجربه مهاجر دارد. مهاجر فاقد مدرک یا دارای وضعیت موقت معمولاً در تعامل با دولت آسیب‌پذیرتر است. در هر دو بستر، گفتمان امنیتی می‌تواند مهاجرت را از یک مسئله اجتماعی به مسئله‌ای انتظامی تبدیل کند. در هر دو بستر نیز پیوند میان پلیس و کنترل مهاجرت ممکن است گزارش بزه‌دیدگی را کاهش دهد.

با این حال، شکل بزه‌دیدگی در هر جامعه بر اساس ساختارهای خاص آن متفاوت است. در ایران، مهاجر افغانستانی ممکن است با اشتغال غیررسمی، محدودیت‌های اداری و آسیب‌های ناشی از موقعیت اقتصادی فرودست مواجه باشد. وضعیت نامطلوب برخی مهاجران افغانستانی در ایران و دشواری بازگشت پایدار به افغانستان نیز در گزارش‌های تحلیلی مورد توجه قرار گرفته است (Aman, 2020). در کشورهای غربی، دسترسی به برخی حمایت‌های رفاهی ممکن است بیشتر باشد، اما همزمان بازداشت مهاجرتی، اخراج، فرایندهای طولانی پناهندگی و فضای سیاسی ضد مهاجرت می‌تواند منابع دیگری از ناامنی ایجاد کند.

در ایران، یکی از چالش‌های اساسی آن است که سیاست مهاجرتی در دوره‌های مختلف میان نیاز بازار کار، ملاحظات امنیتی و رویکردهای بازگشت‌محور حرکت کرده است. ضرورت طراحی سیاست مطلوب برای حضور افغانستانی‌ها از همین پراکندگی ناشی می‌شود (Hatami, 2021). سیاستی که صرفاً بر کاهش حضور مهاجر متمرکز باشد، ممکن است واقعیت‌های اجتماعی مربوط به نسل‌های متولدشده در ایران و وابستگی اقتصادی برخی بخش‌ها به نیروی کار افغانستانی را نادیده بگیرد. در مقابل، سیاستی که فاقد سازوکار کنترل باشد نیز با ملاحظات مشروع دولت در حوزه مدیریت مرز و نظم عمومی تعارض پیدا می‌کند.

بنابراین، مسئله اصلی نه حذف کامل کنترل مهاجرتی، بلکه تعیین حدود مشروع آن است. سیاست کیفری باید بتواند میان فرد خطرناک و فرد فاقد مدرک، میان قاچاقچی و مهاجر قاچاق‌شده، میان مرتکب و قربانی، و میان تخلف اداری و جرم واقعی تمایز برقرار کند. هرچه این مرزها مبهم‌تر شوند، احتمال بزه‌دیدگی نهادی افزایش می‌یابد. مهاجرتی که پیش از ورود به نظام عدالت کیفری به‌عنوان مظنون دیده می‌شود، حتی هنگامی که قربانی جرم است ممکن است نتواند اعتماد لازم را به نظام رسمی پیدا کند.

تحلیل پدیدارشناختی و تقاطعی تجربه زیسته مهاجران افغانستانی

تحلیل پدیدارشناختی مهاجرت از این پرسش آغاز می‌شود که مهاجر جهان اجتماعی خود را چگونه تجربه می‌کند. این رویکرد به جای تمرکز صرف بر قوانین، آمارها و سیاست‌ها، بر معنایی متمرکز است که فرد از وضعیت خود می‌سازد. برای یک مهاجر افغانستانی، مسئله اقامت ممکن است تنها داشتن یا نداشتن یک سند نباشد؛ بلکه به احساس امنیت، امکان برنامه‌ریزی برای آینده، نحوه حضور در فضای عمومی و کیفیت روابط اجتماعی گره خورده باشد. کسی که وضعیت حقوقی ناپایدار دارد ممکن است زندگی خود را در حالت انتظار دائمی تجربه کند؛ انتظاری برای تمدید مدرک، تغییر مقررات، احتمال بازگشت، یافتن کار یا اجتناب از برخورد رسمی.

در چنین تجربه‌ای، زمان نیز معنایی متفاوت پیدا می‌کند. مهاجر دارای اقامت ناپایدار ممکن است نتواند آینده بلندمدتی برای خود تصور کند. تصمیم درباره تحصیل فرزند، خرید یا اجاره مسکن، سرمایه‌گذاری در مهارت، تغییر شغل یا تشکیل خانواده همگی تحت تأثیر این پرسش قرار می‌گیرند که آیا امکان ادامه حضور وجود خواهد داشت یا خیر. گزارش‌های مربوط به مهاجران افغانستانی بر دشواری وضعیت آنان هم در کشور میزبان و هم در بازگشت به افغانستان تأکید کرده‌اند (Aman, 2020). بنابراین، تجربه زیسته آنان ممکن است در میان دو فضای عدم تعلق شکل گیرد: نه بازگشت همیشه امکان‌پذیر است و نه ماندن همیشه تضمین‌شده.

یکی از مهم‌ترین عناصر تجربه زیسته مهاجر، مواجهه با پلیس و نهادهای رسمی است. برای شهروند، پلیس اصولاً نهادی برای حفاظت و رسیدگی به جرم تلقی می‌شود، اما برای مهاجر فاقد وضعیت قانونی ممکن است همزمان نماد حمایت و خطر باشد. این دوگانگی می‌تواند بر رفتار قربانی اثر عمیق بگذارد. مطالعات مربوط به مهاجران لاتین نشان داده‌اند که نوع اجرای قوانین مهاجرتی بر اعتماد آنان به پلیس اثر می‌گذارد (Barrick, 2014). در سطح پدیدارشناختی، این یافته بدان معناست که قربانی پیش از گزارش جرم، ابتدا موقعیت خود در برابر دولت را ارزیابی می‌کند.

ترس از مراجعه به پلیس ممکن است به سکوت در برابر بزه‌دیدگی منجر شود. کارگری که مورد ضرب و جرح قرار گرفته، زنی که قربانی خشونت خانگی شده یا فردی که دستمزد او به‌طور غیرقانونی ضبط شده است، ممکن است پیامدهای مراجعه به نهاد رسمی را از خود جرم خطرناک‌تر تصور کند. این امر به‌ویژه برای مهاجران فاقد مدرک یا افراد دارای وابستگی اقامتی به خانواده یا کارفرما اهمیت دارد. در چنین شرایطی، وضعیت مهاجرتی به منبع قدرت برای مرتکب تبدیل می‌شود. کارفرما یا فرد خشونت‌گر ممکن است بداند قربانی به دلیل ترس از اخراج یا شناسایی، احتمال کمتری دارد که شکایت کند.

تجربه زنان مهاجر نمونه روشنی از بزه‌دیدگی تقاطعی است. زن افغانستانی ممکن است همزمان تحت تأثیر جنسیت، ملیت، طبقه، وابستگی اقتصادی و وضعیت اقامتی قرار داشته باشد. مطالعه زنان مهاجر در زمینه خشونت شریک صمیمی نشان داده است که نگرش‌های فرهنگی و شرایط مهاجرت می‌تواند بر واکنش به خشونت اثرگذار باشند (Kalunta-Crumpton, 2017). اگر زنی از نظر اقتصادی به همسر وابسته باشد، شبکه خانوادگی حمایتی محدودی داشته باشد و وضعیت اقامت او نیز به خانواده وابسته باشد، خروج از رابطه خشونت‌آمیز دشوارتر خواهد شد.

کودکان و نوجوانان مهاجر نیز تجربه متفاوتی دارند. آنان ممکن است در کشور میزبان متولد شده یا از سنین پایین در آن بزرگ شده باشند، اما همچنان از طریق نام خانوادگی، لهجه یا تابعیت والدین به‌عنوان «مهاجر» شناخته شوند. این فاصله میان تجربه زیسته و طبقه‌بندی حقوقی می‌تواند بر هویت آنان تأثیر بگذارد. فرد ممکن است خود را متعلق به جامعه‌ای بداند که از نظر رسمی او را همچنان خارجی تلقی می‌کند. این دوگانگی می‌تواند احساس بیگانگی، نابرابری و عدم پذیرش ایجاد کند.

از منظر جرم‌شناختی، موانع ساختاری در مسیر جوانان مهاجر اهمیت ویژه دارد. پژوهش درباره جوانان مهاجر نشان داده است که گسست فرهنگی و انسداد ساختاری می‌تواند در مسیرهای منتهی به رفتار مجرمانه نقش ایفا کند (Simmler et al., 2017). اگر جوان مهاجر فرصت تحصیل، اشتغال یا تحرک اجتماعی را محدود بداند، تجربه او از جامعه میزبان ممکن است با احساس محرومیت نسبی همراه شود. این احساس الزاماً به جرم منجر نمی‌شود، اما می‌تواند یکی از عوامل زمینه‌ای در شکل‌گیری حاشیه‌نشینی باشد.

طبقه اجتماعی نیز نقش مهمی در تجربه بزه‌دیدگی دارد. بسیاری از مهاجران افغانستانی در مشاغل فعالیت می‌کنند که از نظر امنیت شغلی، بیمه و حمایت قانونی ضعیف‌ترند. اشتغال غیررسمی می‌تواند فرد را در برابر عدم پرداخت دستمزد، حادثه کار، اخراج ناگهانی و بهره‌کشی آسیب‌پذیر کند. سیاست‌های مرتبط با حضور و اشتغال مهاجران در ایران از جمله حوزه‌هایی است که نیازمند اصلاح و انسجام بیشتر دانسته شده است (Hatami, 2021). زمانی که دسترسی به بازار کار رسمی محدود باشد، مهاجر ناگزیر به حوزه‌هایی رانده می‌شود که نظارت و حمایت در آنها کمتر است.

قومیت و ملیت نیز در تجربه روزمره نقش دارند. مهاجر افغانستانی ممکن است در برخی محیط‌ها با کلیشه‌هایی درباره جرم، فقر یا سطح مهارت مواجه شود. وقتی گفت‌وگوهای عمومی مهاجرت را با امنیت پیوند می‌زنند، این کلیشه‌ها تقویت می‌شوند. برخی مطالعات بر تهدیدهای امنیتی ناشی از مهاجرت افغانستانی تمرکز داشته‌اند (Kazemi & Zarei, 2023). هرچند بررسی امنیتی بخشی مشروع از سیاست عمومی است، انتقال مستقیم گفت‌وگوهای تهدید از سطح سیاست به سطح روابط اجتماعی می‌تواند به انگ‌زنی جمعی منجر شود.

انگ‌زنی از منظر پدیدارشناختی تنها یک نگرش بیرونی نیست؛ بلکه می‌تواند به بخشی از خودآگاهی فرد تبدیل شود. مهاجری که بارها با نگاه تحقیرآمیز یا سوءظن مواجه می‌شود ممکن است رفتار خود را برای جلوگیری از جلب توجه تغییر دهد. او ممکن است از حضور در برخی مکان‌ها پرهیز کند، کمتر سخن بگوید، لهجه خود را پنهان کند یا از اعتراض به رفتار ناعادلانه خودداری کند. به این ترتیب، کنترل اجتماعی حتی بدون مداخله مستقیم پلیس در درون رفتار فرد بازتولید می‌شود.

یکی دیگر از جنبه‌های مهم تجربه زیسته، رابطه میان مرز جغرافیایی و مرز اجتماعی است. عبور از مرز پایان فرایند کنترل نیست. مهاجر پس از ورود نیز ممکن است با مرزهای جدیدی در حوزه اشتغال، مسکن، آموزش و خدمات مواجه شود. تحلیل امنیت مرزی و حضور مهاجران افغانستانی بر اهمیت کنترل مرزها در سیاست مهاجرتی تأکید دارد (Shahmohammadi, 2022)، اما تجربه زیسته نشان می‌دهد که مرز می‌تواند در درون جامعه نیز بازتولید شود. هر جا که از مهاجر خواسته می‌شود وضعیت خود را اثبات کند، مرز به شکلی نمادین دوباره ظاهر می‌شود.

در مسیر ورود نامنظم، تجربه مهاجر با خطرهای جدی‌تری همراه است. وابستگی به قاچاقچیان می‌تواند فرد را در معرض خشونت، رها شدن در مسیر، اخاذی و شرایط غیرانسانی قرار دهد. پژوهش درباره قاچاق مهاجران نشان داده است که مقابله کیفری با قاچاق باید همراه با راهبردهای پیشگیری اجتماعی و حمایت از مهاجر باشد (Mahdavi Thabet & Abdollahi, 2019). از منظر پدیدارشناختی، فرد قاچاق‌شده ممکن است همزمان از قاچاقچی، پلیس مرزی و بازگشت اجباری بترسد. چنین فردی در فضایی قرار دارد که هیچ بازیگر رسمی یا غیررسمی لزوماً به عنوان منبع کامل امنیت تجربه نمی‌شود.

مقایسه تجربه مهاجران افغانستانی در ایران و کشورهای غربی نشان می‌دهد که اشکال حقوقی متفاوت می‌توانند احساسات مشابهی تولید کنند. در برخی کشورهای غربی، پیچیدگی فرایند پناهندگی، احتمال بازداشت مهاجرتی و سیاست اخراج می‌تواند احساس بی‌ثباتی ایجاد کند. جرم‌انگاری ورود یا نقض ممنوعیت ورود در نظام‌های اروپایی نمونه‌ای از حضور منطق کیفری در سیاست مهاجرت است (Kosińska, 2016). در ایران نیز وضعیت اقامتی و کنترل انتظامی می‌تواند تجربه مشابهی از مشروط بودن حضور ایجاد کند.

با این حال، تجربه مهاجران یکدست نیست. فرد دارای تحصیلات، سرمایه اقتصادی، شبکه اجتماعی و اقامت قانونی با فرد فاقد مدرک و شاغل در بخش غیررسمی وضعیت یکسانی ندارد. همین تفاوت، ضرورت تحلیل تقاطعی را نشان می‌دهد. حتی درون یک خانواده ممکن

است تجربه اعضا متفاوت باشد. کودک ممکن است از طریق مدرسه با جامعه میزبان پیوند داشته باشد، مادر از طریق شبکه خانوادگی محدود بماند و پدر از طریق محیط کار با تبعیض یا بهره‌کشی مواجه شود.

بزه‌دیدگی تقاطعی همچنین می‌تواند در فرایند رسیدگی کیفری ادامه پیدا کند. مهاجر ممکن است هنگام گزارش جرم با مانع زبانی، فقدان آگاهی حقوقی یا دشواری اثبات رابطه کاری مواجه شود. اگر شکایت او جدی گرفته نشود یا فرایند دادرسی برایش نامفهوم باشد، نوعی بزه‌دیدگی ثانویه شکل می‌گیرد. چنین تجربه‌ای می‌تواند اعتماد به کل نظام عدالت را کاهش دهد و در آینده احتمال مراجعه مجدد را کم کند. در این میان، سیاست کنترل جرم باید توجه داشته باشد که امنیت مهاجر و امنیت جامعه میزبان در بسیاری از موارد متعارض نیستند. اگر مهاجر بتواند بدون ترس جرم را گزارش کند، پلیس نیز اطلاعات بیشتری درباره جرایم خواهد داشت. اگر کارگر مهاجر از حمایت قانونی برخوردار باشد، امکان بهره‌کشی سازمان‌یافته کاهش می‌یابد. اگر قربانی خشونت خانوادگی بتواند به نهادهای حمایتی دسترسی داشته باشد، احتمال تکرار خشونت نیز کمتر می‌شود. بنابراین، حمایت از بزه‌دیدگان مهاجر می‌تواند بخشی از سیاست عمومی امنیت باشد، نه امتیازی در برابر آن. از منظر پدیدارشناختی، مهم‌ترین مسئله شاید تجربه «دیده نشدن» باشد. مهاجر در گفتمان رسمی ممکن است به‌عنوان عدد، نیروی کار، تهدید امنیتی یا مسئله مرزی ظاهر شود، اما تجربه فردی او کمتر شنیده شود. آسیب‌شناسی سیاست‌های مهاجرتی نیز نشان داده است که بخشی از مشکلات ناشی از فقدان نگاه جامع و چندبعدی به حضور مهاجران است (Maghsoodi, 2022). تحلیل تجربه زیسته تلاش می‌کند همین سطح نادیده‌گرفته‌شده را به مرکز بحث بازگرداند.

نتیجه‌گیری

جرم‌انگاری مهاجرت یکی از مهم‌ترین نقاط تلاقی حقوق کیفری، سیاست مهاجرت، امنیت و بزه‌دیده‌شناسی در جهان معاصر است. تحلیل این پدیده نشان می‌دهد که استفاده از ابزارهای کیفری برای تنظیم ورود، اقامت و حضور اتباع خارجی تنها به حوزه اجرای قانون محدود نمی‌شود، بلکه می‌تواند در سطح گسترده‌تری بر هویت، امنیت روانی، دسترسی به عدالت و کیفیت روابط اجتماعی مهاجران اثر بگذارد. هنگامی که مهاجرت نامنظم به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم با مفهوم جرم پیوند داده می‌شود، احتمال آن افزایش می‌یابد که مهاجر نه به‌عنوان فردی دارای مجموعه‌ای از حقوق و نیازهای حمایتی، بلکه پیش از هر چیز به‌عنوان موضوع کنترل و نظارت دیده شود. تحلیل ارائه‌شده در این مقاله نشان می‌دهد که یکی از مهم‌ترین پیامدهای جرم‌انگاری مهاجرت، شکل‌گیری وضعیت دوگانه مهاجر در برابر نظام عدالت کیفری است. مهاجر ممکن است از یک سو به دلیل وضعیت اقامتی خود بیش از دیگران در معرض کنترل، احراز هویت، بازداشت یا اخراج قرار گیرد و از سوی دیگر، هنگامی که خود قربانی جرم می‌شود، امکان کمتری برای استفاده از ظرفیت‌های حمایتی همان نظام داشته باشد. این دوگانگی موجب می‌شود که حقوق کیفری برای مهاجر در مقام کنترل حضوری قدرتمند و در مقام حمایت حضوری محدودتر داشته باشد.

بزه‌دیدگی مهاجران را نمی‌توان صرفاً با الگوهای کلاسیک بزه‌دیده‌شناسی توضیح داد. آسیب‌هایی که مهاجران تجربه می‌کنند در بسیاری از موارد حاصل تعامل میان رفتار مرتکب، وضعیت حقوقی مهاجر و ساختارهای اجتماعی است. مهاجری که فاقد وضعیت اقامتی پایدار است، ممکن است از گزارش جرم خودداری کند؛ کارگر مهاجری که در بخش غیررسمی فعالیت دارد ممکن است امکان محدودی برای اعتراض به بهره‌کشی داشته باشد؛ و زنی که علاوه بر وضعیت مهاجرتی با وابستگی اقتصادی و محدودیت شبکه حمایتی مواجه است، ممکن است

آسیب‌پذیری مضاعفی در برابر خشونت تجربه کند. از این رو، مفهوم بزه‌دیدگی تقاطعی ابزار مناسبی برای فهم پیچیدگی این وضعیت فراهم می‌آورد.

بررسی تقاطعی نشان داد که «مهاجر بودن» به‌تنهایی توضیح‌دهنده میزان و نوع آسیب نیست. جنسیت، سن، طبقه اجتماعی، نوع اشتغال، وضعیت خانوادگی، قومیت، زبان، سابقه اقامت و وضعیت قانونی به‌صورت همزمان در شکل‌گیری تجربه فرد نقش دارند. هرچه تعداد موقعیت‌های فرودست و آسیب‌پذیر بیشتر باشد، احتمال مواجهه فرد با اشکال پیچیده‌تر بزه‌دیدگی افزایش می‌یابد. بنابراین، سیاست‌گذاری در این حوزه نمی‌تواند همه مهاجران را به‌عنوان جمعیتی همگن و دارای نیازهای یکسان در نظر گیرد.

رویکرد پدیدارشناختی نیز نشان داد که قانون را باید علاوه بر متن رسمی، در سطح تجربه زیسته افراد بررسی کرد. مقرراتی که از دید دولت ابزار عادی کنترل و مدیریت جمعیت خارجی هستند، ممکن است از دید مهاجر به شکل ترس، اضطراب، انتظار، بی‌ثباتی و عدم تعلق تجربه شوند. تأثیر سیاست کیفری همیشه از طریق مجازات واقعی ظاهر نمی‌شود؛ گاه صرف احتمال برخورد رسمی برای تغییر رفتار فرد کافی است. مهاجری که مسیر رفت‌وآمد خود را تغییر می‌دهد، از مراجعه به پلیس خودداری می‌کند یا در برابر رفتار ناعادلانه سکوت می‌کند، در واقع پیشاپیش رفتار خود را با تصور مداخله احتمالی دولت تنظیم کرده است.

در مورد مهاجران افغانستانی در ایران، این مسئله با ویژگی‌های تاریخی حضور طولانی‌مدت آنان پیوند دارد. بخش بزرگی از این جمعیت سال‌ها در ایران زندگی کرده و بخشی از نسل‌های جدید در همین جامعه متولد و اجتماعی شده‌اند. با این حال، تداوم وضعیت‌های حقوقی موقت یا ناپایدار می‌تواند مانع از شکل‌گیری احساس کامل امنیت و تعلق شود. این تناقض میان حضور طولانی‌مدت اجتماعی و موقعیت حقوقی ناپایدار یکی از مسائل اساسی سیاست مهاجرتی در ایران است.

مقایسه ایران و کشورهای غربی نیز نشان داد که اگرچه چارچوب‌های حقوقی، نظام‌های رفاهی و ساختارهای مهاجرتی متفاوت هستند، اما برخی سازوکارهای جرم‌انگاری در هر دو فضا شباهت دارند. در هر دو زمینه، پیوند مهاجرت با امنیت می‌تواند موجب افزایش نقش نهادهای انتظامی شود. در هر دو زمینه، مهاجر فاقد وضعیت قانونی با احتمال بیشتری در معرض ترس از نهادهای رسمی قرار می‌گیرد. در هر دو زمینه نیز امکان دارد اجرای سخت‌گیرانه قواعد مهاجرتی اعتماد مهاجران به پلیس و دستگاه عدالت را کاهش دهد.

یکی از مهم‌ترین یافته‌های تحلیلی این مقاله آن است که امنیت مهاجر و امنیت جامعه میزبان را نباید به‌صورت دو هدف متعارض تصور کرد. کاهش بزه‌دیدگی مهاجران می‌تواند به افزایش امنیت عمومی کمک کند. هنگامی که مهاجر بدون ترس بتواند جرم را گزارش کند، پلیس اطلاعات بیشتری برای شناسایی مرتکبان خواهد داشت. هنگامی که کارگران مهاجر به سازوکارهای قانونی مطالبه دستمزد دسترسی داشته باشند، فرصت برای استعمار کاهش پیدا می‌کند. هنگامی که قربانیان خشونت خانوادگی امکان مراجعه امن به نهادهای حمایتی داشته باشند، احتمال استمرار و تشدید خشونت کمتر می‌شود. در نتیجه، حمایت از مهاجران بزه‌دیده بخشی از سیاست پیشگیری از جرم است.

بر این اساس، سیاست کیفری مطلوب در حوزه مهاجرت باید میان کنترل مهاجرت و حمایت از بزه‌دیده تفکیک نهادی و عملکردی روشنی ایجاد کند. فردی که برای گزارش جرم به پلیس یا سایر نهادهای رسمی مراجعه می‌کند نباید احساس کند که اقدام او ممکن است مستقیماً به بررسی وضعیت اقامت و اخراج منجر شود. ایجاد سازوکارهای امن برای گزارش جرم، به‌ویژه برای قربانیان خشونت، استعمار و جرایم علیه اشخاص، می‌تواند یکی از مهم‌ترین ابزارهای کاهش بزه‌دیدگی پنهان باشد.

همچنین لازم است میان تخلفات اداری مرتبط با مهاجرت و جرایم دارای خطر واقعی برای جامعه تمایز روشن‌تری برقرار شود. استفاده گسترده از منطق کیفری در مواجهه با مسائل اداری می‌تواند موجب گسترش برجسب مجرمانه و افزایش فاصله اجتماعی میان مهاجر و جامعه میزبان شود. پاسخ کیفری باید تا حد امکان متناسب، ضروری و محدود به رفتارهایی باشد که واقعاً مستلزم مداخله کیفری هستند.

در حوزه قاچاق مهاجران نیز سیاست کیفری باید میان فرد مهاجر و شبکه‌های سودجو تمایز قطعی قائل شود. مهاجری که به دلیل فقدان مسیر قانونی از خدمات قاچاقچی استفاده کرده است ممکن است خود یکی از قربانیان اصلی این شبکه باشد. مقابله با قاچاق زمانی مؤثر خواهد بود که علاوه بر مجازات مرتکبان، عوامل ساختاری ایجادکننده تقاضا برای مسیرهای غیررسمی نیز مورد توجه قرار گیرند.

اصلاح سیاست مهاجرتی در ایران نیازمند حرکت از مدیریت مقطعی به سمت چارچوبی پایدار، شفاف و چندبعدی است. وضعیت اقامت، اشتغال، آموزش، دسترسی به خدمات و حمایت کیفری باید در قالب یک سیاست منسجم دیده شوند. وجود مسیرهای روشن برای قانونی شدن اقامت و اشتغال می‌تواند بخشی از آسیب‌پذیری ناشی از اقتصاد غیررسمی را کاهش دهد. همچنین لازم است میان مهاجران تازه‌وارد، افراد دارای سابقه طولانی حضور و نسل‌هایی که در ایران متولد شده‌اند تفاوت‌های واقعی در نظر گرفته شود.

در کنار اصلاحات حقوقی، تغییر گفتمان عمومی نیز اهمیت دارد. امنیتی‌سازی فراگیر مهاجرت می‌تواند بدون آنکه ضرورتاً امنیت را افزایش دهد، به بازتولید کلیشه و سوءظن نسبت به یک جمعیت کامل منجر شود. سیاست عمومی باید قادر باشد میان طرح مسائل واقعی مرتبط با مرز، قاچاق یا جرم و برجسب‌زنی به یک گروه ملی تمایز برقرار کند. مسئولیت رسانه‌ها، نهادهای دولتی و مراکز علمی در این زمینه قابل توجه است.

در نهایت، مطالعه جرم‌انگاری مهاجرت از منظر پدیدارشناختی نشان می‌دهد که موفقیت سیاست‌های کیفری را نمی‌توان صرفاً بر اساس تعداد بازداشت‌ها، اخراج‌ها یا کنترل‌های مرزی ارزیابی کرد. کیفیت رابطه مهاجر با قانون، میزان اعتماد به پلیس، امکان گزارش جرم، احساس امنیت و سطح دسترسی به عدالت نیز شاخص‌هایی اساسی برای ارزیابی سیاست هستند. سیاستی که در کنترل اقامت سخت‌گیرانه باشد اما قربانی را از عدالت دور کند، ممکن است در سطح رسمی منظم به نظر برسد ولی در سطح اجتماعی به افزایش بزه‌دیدگی پنهان و کاهش اعتماد عمومی منجر شود.

از این رو، رویکرد مطلوب باید بر اصل توازن استوار باشد: توازن میان حاکمیت دولت بر مرزها و کرامت انسانی مهاجر، میان کنترل قانونی و حمایت از قربانی، میان ملاحظات امنیتی و عدالت اجتماعی و میان اجرای قانون و اعتماد عمومی. تنها در چنین چارچوبی می‌توان سیاست مهاجرتی را از الگوی صرفاً واکنشی و امنیت‌محور به الگویی تبدیل کرد که همزمان الزامات نظم عمومی و ضرورت کاهش بزه‌دیدگی مهاجران را تأمین کند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

Migration has increasingly become a field in which demographic mobility, criminal justice, border control, social exclusion, and human rights intersect, particularly when irregular migration is treated not merely as an administrative matter but as conduct requiring policing, detention, deportation, and other coercive interventions. This transformation is especially visible in the experience of Afghan migrants, whose mobility has for decades been shaped by war, political instability, economic insecurity, regime change, and the fragility of state institutions in Afghanistan. Political conditions in the country of origin have played a substantial role in producing recurrent waves of Afghan migration and in limiting the feasibility of secure and sustainable return (Hashemi & Özey, 2020). Iran, because of geographical proximity, long-standing historical connections, linguistic affinities, and cross-border socioeconomic ties, has been one of the principal destinations of Afghan migrants, yet the prolonged presence of this population has not necessarily resulted in a stable and coherent legal-policy framework governing residence, employment, social integration, and access to protection. Critical assessments of Iranian migration policy have identified fragmentation, institutional inconsistency, temporary decision-making, and the predominance of reactive approaches as persistent problems in the management of Afghan migration (Maghsoodi, 2022). At the same time, scholarship on desirable migration policy in Iran has emphasized the need to balance national interests, security concerns, labor-market realities, and the rights and social needs of Afghan residents (Hatami, 2021). Against this background, the present study examines the relationship between the criminalization of migration and intersectional victimization among Afghan migrants in Iran and Western societies. Its central objective is to explain how criminal and migration policies are experienced in everyday life and how legal status, ethnicity, gender, class, employment position, and social marginality intersect to shape vulnerability to crime, exploitation, institutional distrust, and barriers to justice. The study further seeks to show that criminalization operates not only through formal penal provisions but also through the production of fear, uncertainty, stigmatization, self-restriction, and reluctance to engage with public authorities, thereby transforming migration status into a key determinant of both exposure to control and access to legal protection.

The conceptual framework of the study is built on the interaction of four analytical dimensions: criminalization of migration, victimization, intersectionality, and phenomenology. The criminalization of migration refers to a broader process through which migration control increasingly adopts the language, institutions, and instruments of criminal law, thereby weakening the traditional distinction between administrative irregularity and criminal wrongdoing. European legal debates concerning the criminalization of unlawful entry and breaches of entry bans illustrate how penal sanctions can become embedded in migration governance and how immigration law may gradually converge with criminal enforcement (Kosińska, 2016). Such convergence is important because migrants without regular status may come to be perceived not only as persons in breach of administrative requirements but also as potentially dangerous or socially undesirable subjects. In Iran, security-oriented studies have similarly examined Afghan migration through the lenses of border control, public order, and potential security threats (Kazemi & Zarei, 2023), while research on border security has emphasized the relationship between cross-border mobility and the regulation of unauthorized entry (Shahmohammadi, 2022). Although security considerations constitute a legitimate dimension of state migration policy, a predominantly securitized framework may obscure the possibility that migrants themselves are frequently exposed to victimization. Victimization in the migration context cannot be reduced to discrete incidents of theft, assault, or fraud; rather, it may be produced or intensified by insecure legal status, informal employment, dependency on employers

or family members, limited access to institutions, and fear of deportation. From an intersectional perspective, these vulnerabilities do not operate independently. A woman without secure residence, for example, may simultaneously experience gendered violence, economic dependence, legal insecurity, cultural isolation, and lack of access to protective institutions. Research on immigrant women's responses to intimate partner violence demonstrates that gender, migration experience, cultural expectations, and structural constraints can interact to shape both exposure to violence and willingness to seek assistance (Kalunta-Crumpton, 2017). Consequently, the present analysis understands victimization as a layered phenomenon generated through the intersection between individual exposure to harm and broader legal, institutional, economic, and identity-based structures.

Methodologically, the study adopts a qualitative, phenomenological, comparative, and analytical approach. Rather than limiting the inquiry to the formal wording of migration statutes or criminal provisions, it examines how migration control is translated into lived experience and how migrants interpret their encounters with policing, administrative regulation, employment structures, social prejudice, and the justice system. The phenomenological orientation is particularly significant because law is experienced not only as a set of written rules but also as uncertainty, anticipation, fear, restraint, and perceived vulnerability. A residence rule that appears administratively neutral may, for a migrant, become a source of continuous anxiety regarding document inspection, arrest, deportation, or the inability to plan a stable future. The comparative dimension places the situation of Afghan migrants in Iran alongside patterns documented in Western migration-control regimes in order to identify both contextual differences and recurring mechanisms. Research concerning Latino migrants' confidence in the police has demonstrated that immigration enforcement and immigration status can directly influence trust in law-enforcement institutions (Barrick, 2014). This finding is particularly relevant to the present analysis because a migrant who views the police simultaneously as a source of protection and as an agent of immigration control may hesitate to report victimization. The study also considers the relationship between structural exclusion and pathways to offending or marginalization. Research on young migrants has shown that cultural discontinuity and structural blockages can contribute to pathways leading toward criminal behavior (Simmler et al., 2017), suggesting that punitive policy cannot be evaluated independently from education, employment, social mobility, and inclusion. The analysis therefore moves beyond a simple dichotomy between "migrant offender" and "migrant victim" and examines how migrants may occupy both legally controlled and socially vulnerable positions. It also considers migrant smuggling as a particularly revealing field in which victimhood and criminalization may overlap. Legal analysis of migrant smuggling has emphasized the importance of distinguishing organized facilitators from migrants who may themselves be exposed to exploitation and of supplementing criminal enforcement with social preventive strategies (Mahdavi Thabet & Abdollahi, 2019).

The findings of the analysis indicate that one of the most important consequences of migration criminalization is the production of legal insecurity that extends far beyond immigration status itself. Among Afghan migrants in Iran, precarious residence can affect employment, mobility, housing, access to institutions, family stability, and willingness to seek legal redress. Studies of crime-control policy and the position of Afghan migrants in Iran have shown that migration management and criminal-control mechanisms are institutionally interconnected in ways that directly influence migrants' social position (Kazemi & Rezaei, 2020). Where residence and employment remain unstable, migrants may be pushed toward informal labor markets in which bargaining power is limited and legal protection is weak. Such conditions can increase exposure to wage withholding,

unsafe working environments, arbitrary dismissal, and other forms of exploitation, even when these harms do not always enter formal criminal-justice statistics. Policy analyses concerning Afghan migration in Iran have similarly emphasized the consequences of inconsistent policy and the absence of durable integration-oriented arrangements (Maghsoodi, 2022). The lived experience of insecurity is intensified when migrants perceive formal institutions as potentially threatening. In this context, reporting victimization may itself be understood as a risky act because approaching the police requires identification, disclosure of personal circumstances, and interaction with institutions that may also participate in migration control. Evidence from other migration contexts demonstrates that intensified immigration enforcement can undermine confidence in the police (Barrick, 2014). This produces a paradox in criminal policy: the state seeks cooperation from residents in order to detect crime and maintain public order, yet the fusion of migration control with policing may discourage precisely those vulnerable populations from reporting offenses. The result may be a significant expansion of hidden victimization, in which violence, labor exploitation, intimidation, theft, or abuse remain outside official records because the victim perceives legal exposure as more dangerous than silence.

A further finding concerns the deeply intersectional character of Afghan migrants' lived experiences. Migrants do not constitute a homogeneous social category, and the effects of criminalization vary according to gender, age, class, ethnicity, generation, employment status, and the degree of legal security. Women may be particularly vulnerable where migration status intersects with economic dependence, limited social networks, patriarchal family structures, or fear of family separation. Research on immigrant women and intimate partner violence has demonstrated that cultural expectations and migration conditions can shape both the interpretation of abuse and the strategies available to victims (Kalunta-Crumpton, 2017). Children and young migrants may face another form of intersectional tension, particularly when they have been born or socialized in the host country but continue to be officially or socially classified as outsiders. This discrepancy between social belonging and legal categorization can produce identity conflict and a lasting sense of conditional membership. Structural barriers can also affect younger migrants' access to education, legitimate employment, and social mobility, thereby creating forms of exclusion that cannot be adequately addressed through criminal sanctions alone (Simmler et al., 2017). At the same time, security-oriented narratives surrounding Afghan migration may contribute to collective stigmatization when concerns relating to border control, unauthorized entry, or criminal activity are generalized from specific cases to an entire national group. Security analyses have highlighted perceived threats associated with Afghan migration (Kazemi & Zarei, 2023), while border-focused studies have emphasized the significance of controlling unauthorized cross-border movement (Shahmohammadi, 2022). At the experiential level, however, such narratives may translate into repeated demands to prove legitimacy, heightened scrutiny, reluctance to occupy public spaces, or attempts to conceal linguistic and cultural markers. The migrant may therefore experience the border not only geographically but symbolically within workplaces, neighborhoods, bureaucratic offices, and encounters with law enforcement. Reports on Afghan migrants have further suggested that many remain caught between insecurity in the host society and limited prospects for safe and sustainable return to Afghanistan (Aman, 2020), reinforcing the phenomenological experience of being suspended between incomplete belonging and uncertain mobility.

In conclusion, the study demonstrates that the criminalization of migration should not be evaluated solely through the formal legality of border control, detention, removal, or residence enforcement. Its broader significance lies in the way it restructures migrants' relationship with the state, the justice

system, and the host society. Afghan migrants may simultaneously be subjects of intensified legal control and persons whose access to protection is weakened by the same legal insecurity that makes them visible to enforcement institutions. This dual position is central to the concept of intersectional victimization. The analysis further shows that victimization is not uniformly distributed among migrants; rather, it is intensified through the interaction of insecure status, gender, poverty, ethnicity, informal employment, age, and limited social support. A phenomenological perspective reveals that the consequences of migration policy are also internalized as fear, uncertainty, self-restraint, distrust, and a persistent sense of conditional presence. From a policy perspective, the distinction between immigration control and victim protection must therefore be strengthened. Migrants who report violence, exploitation, or other crimes should be able to approach the justice system without perceiving that the act of seeking protection will itself expose them to immigration sanctions. Effective criminal policy also requires a clearer distinction between administrative migration violations and conduct that creates genuine social harm, as well as between migrant-smuggling networks and migrants who may themselves be vulnerable to coercion and exploitation. In Iran, the long-term presence of Afghan communities makes a purely temporary or security-centered approach increasingly inadequate, particularly for individuals and families whose lives have become socially embedded in the country. A coherent migration framework should therefore integrate border governance with legal certainty, access to justice, employment protection, victim support, and measures against discriminatory stigmatization. More broadly, the comparison with Western experiences suggests that migrant security and societal security should not be regarded as competing objectives. Enabling migrants to report crime safely, reducing institutional distrust, and preventing exploitation can strengthen rather than weaken public order. The most defensible approach is thus one that maintains legitimate state authority over migration while simultaneously preventing that authority from producing avoidable victimization, social exclusion, and barriers to justice.

References

- Aman, F. (2020). *Afghan Migrants. Unwanted in Iran and at Home*. Atlantic Council. <https://www.atlanticcouncil.org/blogs/iransource/afghan-migrants-unwanted-in-iran-and-at-home/>
- Barrick, K. (2014). Latino Confidence in the Police: The Role of Immigration Enforcement, Assimilation, and Immigration Status. *Journal of Ethnicity in Criminal Justice*, 12(4), 289-307. <https://doi.org/10.1080/15377938.2014.893218>
- Hashemi, S. R., & Özey, R. (2020). Investigating the Political Factors of Afghan Migration. *International Journal of Geography and Geography Education*(42), 263-277. <https://doi.org/10.32003/igge.649369>
- Hatami, M. R. (2021). Desirable Policy-making for Migration and the Presence of Afghan Migrants in the Islamic Republic of Iran. *Political Research of the Islamic World*, 11(1), 1-17.
- Kalunta-Crompton, A. (2017). Attitudes and solutions toward intimate partner violence: Immigrant Nigerian women speak. *Criminology & Criminal Justice*, 17(1), 3-21. <https://doi.org/10.1177/1748895816655842>
- Kazemi, M., & Rezaei, N. (2020). Crime Control Policies and the Situation of Afghan Migrants in Iran. *Quarterly Journal of Social Policy*, 16(4), 122-144.
- Kazemi, N., & Zarei, M. (2023). Investigating Security Threats Arising from Afghan Migration. *Journal of Security Policies*, 9(1), 23-39.
- Kosińska, A. M. (2016). The Problem of Criminalisation of the Illegal Entry of a Third-Country National in the Case of Breaching an Entry Ban—Commentary on the Judgment of the Court of Justice of 1 October 2015 in Case C 290/14, Skerdjan Celaj. *European Journal of Migration and Law*, 18(2), 243-257. <https://doi.org/10.1163/15718166-12342101>
- Maghsoodi, M. (2022). Policy pathology related to Afghan immigrants in Iran. *Public policy*, 8(2), 117-132.
- Mahdavi Thabet, M. A., & Abdollahi, S. (2019). Migrant Smuggling from the Perspective of Criminal Law Doctrines and Providing Preventive Social Strategies with Emphasis on the Protocol Against the Smuggling of Migrants Supplementing the Palermo Convention. *International Police Studies Quarterly*, 9(39), 28-52. <https://www.sid.ir/paper/525934/fa>

- Shahmohammadi, R. (2022). *Analysis of Border Security and the Presence of Afghan Migrants*.
- Simmler, M., Markwalder, N., & Killias, M. (2017). Understanding Pathways to Crime among Young Migrants: The Role of Cultural Discontinuity and Structural Blockages. *European Journal on Criminal Policy and Research*, 23(4), 539-558. <https://doi.org/10.1007/s10610-017-9339-4>